



۵

# مجموعه رنگین گل

گزیده اشعار صائب تبریزی

انتخاب و توضیح: محمد قهرمان



## فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۱۵.....	غزلها
۱۲۵.....	ابیات برگزیده
۲۸۱.....	توضیحات
۳۵۴.....	فهرست لغات، کنایات، ترکیبات و تعبيرات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

یارب از دل مشرق نور هدایت کن مرا  
از فروغ عشق، خورشید قیامت کن مرا  
تا به کی گرد خجالت زنده در خاکم کند؟  
شسته رو چون گوهر از باران رحمت کن مرا  
خانه آرایی نمی آید ز من همچون حباب  
موج بی پروای دریای حقیقت کن مرا  
استخوانم سرمه شد از کوچه گردیهای حرص  
خانه دار گوشه چشم قناعت کن مرا  
چند باشد شمع من بازیچه دست فنا؟

۵

زنده جاوید از دست حمایت کن مرا  
خشک بر جا مانده ام چون گوهر از افسردگی  
آتشین رفتار چون اشک ندامت کن مرا  
گرچه در صحبت همان در گوشه تنهاییم  
از فراموشان امن آباد عزت کن مرا  
از خیالت در دل شبها اگر غافل شوم  
تا قیامت سنگسار از خواب غفلت کن مرا  
در خرابیهاست، چون چشم بتان، تعمیر من  
مرحمت فرما، ز ویرانی عمارت کن مرا  
از فضولیهای خود صائب خجالت می کشم  
من که باشم تا کنم تلقین که رحمت کن مرا؟

۱۰

۲

آنچنان کز رفتن گل خار می ماند به جا  
 از جوانی حسرت بسیار می ماند به جا  
 آه افسوس و سرشک گرم و داغ حسرت است  
 آنچه از عمر سبکرفتار می ماند به جا  
 کامجویی غیر ناکامی ندارد حاصلی  
 در کف گلچین ز گلشن، خار می ماند به جا  
 جسم خاکی مانع عمر سبکرفتار نیست  
 پیش این سیلاب، کی دیوار می ماند به جا؟  
 هیچ کار از سعی ما چون کوهکن صورت نیست  
 وقت آن کس خوش کزو آثار می ماند به جا  
 زنگ افسوسی به دست خواجه هنگام رحیل  
 از شمار درهم و دینار می ماند به جا  
 نیست از کردار ما بی حاصلان را بهره ای  
 چون قلم از ما همین گفتار می ماند به جا  
 عیش شیرین را بود در چاشنی صد چشم شور  
 برگ صائب بیشتر از بار می ماند به جا

۱۵

۳

بی قدر ساخت خود را، نخوت فزود ما را  
 بر ما و خود ستم کرد، هر کس ستود ما را  
 چون موجّه سراپیم، در شوره زار عالم  
 کز بود بهره ای نیست، غیر از نمود ما را  
 آینه های روشن، گوش و زبان نخواهند  
 از راه چشم باشد، گفت و شنود ما را  
 خواهد کمان هدف را، پیوسته پای برجا  
 زان در نیارد از پا، چرخ کبود ما را

۲۰

چون خامه سبک مغز، از بی حضوری دل  
 شد بیش روسیاهی، در هر سجود ما را  
 گر صبح از دل شب، زنگار می زداید  
 چون از سبیدی مو، غفلت فزود ما را؟  
 تا داشتیم چون سرو، یک پیرهن درین باغ  
 از گرم و سرد عالم، پروا نبود ما را  
 از بخت سبز چون شمع، صائب گلی نجیدیم  
 در اشک و آه شد صرف، یکسر وجود ما را

۲۵

۴

نداد عشق گریبان به دست کس ما را  
 گرفت این می پرزور، چون عسس ما را  
 به گیرد خاطر ما آرزو نمی گردید  
 لب تو ریخت به دل، رنگ صد هوس ما را  
 خراب حالی ما لشکری نمی خواهد  
 بس است آمدن و رفتن نفس ما را  
 تمام روز ازان همچو شمع خاموشیم  
 که خرج آو سحر می شود نفس ما را  
 غریب گشت چنان فکرهای ما صائب  
 که نیست چشم به تحسین هیچ کس ما را

۳۰

۵

اگر به بندگی ارشاد می کنیم ترا  
 اشاره ای است که آزاد می کنیم ترا  
 تو با شکستگی پا قدم به راه گذار  
 که ما به جاذبه امداد می کنیم ترا  
 درین محیط، چو قصر حباب اگر صد بار  
 خراب می شوی، آباد می کنیم ترا